

تمایز هنر دینی و هنر قدسی در آراء متفکران معاصر

دکتر حسین مهر پویا

دانشکده هنر، دانشگاه سیستان و بلوچستان

مرضیه قاسمی

دانشکده هنر، دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

هنر سنتی با هنر غربی تفاوتی آشکار دارد. هنر سنتی دارای منشاء دینی و روحانی است و به شدت تحت تأثیر وحی و مناسک مذهبی قرار دارد به گونه‌ای که تجلیات متافیزیکی در تمام شئون آن مشاهده می‌شود. هنر سنتی یا هنر دینی نقش فعال و هدفی والا برای خویش در نظر دارد. هنر برای متفکران دینی بخصوص اسلامی کشف شهود معنوی و گزارش این حقایق مکشوفه در لباس محسوسات است. با این دیدگاه مفهوم هنر دینی قدری وسعت می‌یابد به گونه‌ای که صحبت از هنر دیگری می‌شود که هر چند دینی است اما با اشراق و معنویت بالایی هم دم است و از آن به عنوان هنر قدسی یاد می‌شود. هنر قدسی ریشه در عرفان و اشراق دارد. در تعبیرات حکما و عرفای اسلامی مقصود از هنر «عشق و فضیلت و خوبی و حالِ حضوری است که از قرب به حقیقت و صفای دل و تجلیات الهی حاضر شده است. این مقاله ضمن تعریف هنر عرفی یا دنیوی و هنر دینی به ذکر تفاوت‌ها و تمایزات بین آن دو می‌پردازد. آن‌گاه مفهوم هنر دینی را وسعت داده و تعریف جدیدی از هنر دینی که با معنویت، رمز و راز و اشراق آمیخته است را تحت عنوان هنر قدسی بیان می‌کند. علی‌رغم اینکه منشاء و خاستگاه هنر دینی و هنر قدسی یکی است این دو تمایزات قابل توجهی با یکدیگر دارند که در آثار بسیاری از نویسندگان و متفکران معاصر از آنها یاد می‌شود. این در حالی است که بعضی از نویسندگان هیچ‌گونه تمایزی بین این دو قائل نشده و هنر دینی و هنر قدسی را یکی می‌دانند. این مقاله ضمن بیان آراء تعدادی از متفکران معاصر همچون سید حسین نصر، اعوانی، مددپور، بورکهارت، شووان و در باب هنر دینی و هنر قدسی تمایزات و تشابهات میان این دو را در آراء این متفکران بیان می‌کند.

واژگان کلیدی

اشراق، شهود معنوی، هنر دینی، هنر قدسی

مقدمه

بی دلیل نیست که از دیر باز طاقچه و کتابخانه هر خانواده ایرانی در کنار قرآن مزین به دیوان لسان الغیب شیرازی است در حالی که شاعرانی چون فرخی و ایرج میرزا هم خوب سروده‌اند، اما آنچه حافظ می‌گوید در روح آدمی نفوذ می‌کند، روح را از ابتذال می‌بالاید و به قول معروف همان‌طور که سیم‌های ساز کوک می‌شوند روح نیز با شنیدن یا خواندن ابیات حافظ کوک می‌شود.

امروزه در عصر مادی گرایی با مفهومی چون هنر برای هنر روبرو هستیم، تالارهای بزرگ نقاشی یا مجسمه‌سازی در شهرهای فرنگی اروپا هر ساله میزبان صدها تماشاگر و مشتاق آثار هنری است. دیوارها با هزاران تابلو در اندازه‌های مختلف پوشیده شده است. گل‌ها، بیکره‌های انسانی در حالت‌های مختلف، غروب خورشید، میوه‌های داخل سبد، آبشار آب و کوه‌های پوشیده از درخت و بوته‌های سبز. تابلوها یکی پس از دیگری بازدید می‌شوند.

تماشاگران با خونسردی و بی تفاوتی به آثار می‌نگرند. خبرگان یا اهل فن «مهارت» را تحسین می‌کنند (همان‌طور که یک بندباز تحسین می‌شود)، «از کیفیت نقاشی» لذت می‌برند (همان‌طور که از شیرینی لذت برده می‌شود)، اما روح‌ها همچنان گرسنه دور می‌شوند. (کاندینسکی، ۱۳۷۹، ص ۴۵-۴۴)

عده‌ای از مردم عادی و شاید فارغ از هرگونه اندیشه ژرف در میان تالارهای نمایشگاه می‌گردند و راجع به تابلوها، کلمات «عالی» یا «با شکوه» را زمزمه می‌کنند. در اینجا آنان که حرفی برای گفتن دارند ساکتند و آنان که شنوندگانی خوبند چیزی نشنیده‌اند. پیام هنرمند هر یک از این تابلوها چیست؟ سمت و سوی این هنر به چه سویی است؟ تاثیر این هنر بر روح آدمی چیست؟

این همان چیزی است که «هنر برای هنر» نامیده می‌شود این نادیده گرفتن معنای درونی - که حیات رنگ‌هاست - این اتلاف بی‌ثمر نیروی هنرمند، «هنر برای هنر» خوانده می‌شود.

در آن‌چه هنر برای هنر نامیده می‌شود هنرمند برای مهارت، قوه تخیل و تجربه‌اش تحسین شده و به دنبال پاداش مادی است. هنر در این مرحله یک هنر بی هدف مادی است که وظیفه‌اش ارضاء حس جاه‌طلبی

و طمع هنرمند است. تلاش هنرمند کسب اندوخته‌های مالی است واز همدلی و همکاری پیوسته و منظم اثری مشاهده نمی‌شود.

در مقابل این هنر نوعی دیگر از هنر که آمیخته با معرفتی خاص و ژرف نگری عمیقی است قرار دارد. هنری که نیاز به اوج‌گیری و پیشرفت بشر را برآورده می‌سازد. هنرمندانی که هیچ‌گاه از تلاش دست بر نمی‌دارند کسی شبیه ما، با این تفاوت که از نیروی بینش اسرارآمیزی برخوردار است او راه را می‌بیند و راهنما می‌شود. او همواره به راه ادامه می‌دهد و ارابه سنگین بشریت را از روی سنگ‌ها، به سوی قله می‌کشانند. اغلب، سال‌ها پس از محو شدن جسم فانی وی از روی زمین کسانی می‌کوشند تا این جسم را در ابعاد بسیار بزرگ در قالب سنگ، آهن، برنز یا مرمر بازآفرینی کنند. گویی در جسم مادی این شهیدان ایزدی و خدمتگزاران بشریت، که مادیت را تحقیر کرده و به تمامی در خدمت معنویت بوده‌اند، آن ارزش راستین پنهان گشته بود. (کاندینسکی ۱۳۷۹ ص ۴۶)

اکنون که به تفاوت دو نوع هنر یک هنر مادی و دنیوی و دوم هنر معنوی که اغلب از آن به‌عنوان هنر دینی یا سنتی یاد می‌شود واقف شدیم بد نیست جزئیات بیشتری از هر کدام ارائه شود. اما اولین سؤال این است که هنر به چه اعتباری دنیوی و غیر معنوی است؟

هنر دنیوی

هنر غیر معنوی و به اصطلاح پاره‌ای از نویسندگان هنر غیر دینی مبتنی بر نفی و انکار آن اصول، مبانی و مبادی است که در هنر دینی یا معنوی مورد تأکید قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر در هنر غیر معنوی آن ارزش‌ها نفی می‌شود، لذا هنر غیر معنوی یا غیر دینی غیر مقدس است، یعنی جنبه الهی ندارد و به تعبیر دیگر دنیوی یا عرفی است. (اعوانی، ۱۳۷۵، ص ۳۴۴)

این‌گونه هنر به صرف ظاهر دلالت دارد سمت و سویی ندارد. انسان را نه غنی‌تر و نه فقیرتر از آن‌چه هست می‌کند. در نگاه به طبیعت تنها از او تقلید می‌کند و هیچ‌گونه دلالتی به باطن ندارد به عبارت دیگر رمزی و تمثیلی نیست.

هنری که در آن سمبولیسم یا رمز و بیان تمثیلی وجود نداشته باشد در این صورت به چیزی ورای خود

دلالت نمی‌کند. همان است که هست، یعنی ظاهر و باطن آن یکی است. رمز و تمثیل از برای حقیقتی ورای خود قرار نمی‌گیرد و حقایق الهی را نمایش نمی‌دهد. نادیده گرفتن معنای درونی ترجمانی از طبیعت در آن مشاهده نمی‌شود و در یک کلام اطلاق بی‌ثمر نیروی هنرمند است. از طرف دیگر در هنر غیر دینی مخصوصاً به معنای امروزی کلمه، مدرنیسم و تجددطلبی غلبه دارد، یعنی هر چیز که نو باشد دارای اصالت است و هنرمند پیوسته درصدد ابداع و ابتکار آثاری است که از هر حیث نو باشد ولو اینکه این نوآوری و ابداع و ابتکار به نفی آن حقایق وجودی و اصول و مبادی مقدس منتهی شود. در هنر امروز مادام که هنرمند دارای نوعی ابتکار و نوآوری باشد، نفی و نادیده گرفتن آن حقایق وجودی و مبادی مقدس مهم تلقی نمی‌شود. البته این امر بدان معنی نیست که هنرمند قدیم نوآور نبوده است، بلکه در هنر سنتی و همچنین در نظام عرفانی و حکمی نیز همواره نوعی نوآوری وجود داشته است. (اعوانی، ۱۳۷۵، ص ۳۳۶)

اما تفاوتی میان هنرمند جدید و هنرمند سنتی وجود دارد و آن این است که دومی تابع اصول و موازینی است که از آن تبعیت می‌کند و این اصول و موازین، وجودی و حقیقی است. ولی هنرمند جدید که قائل به ابتکار و نوآوری به معنای مطلق است، هرگز تابع چنین اصول و موازینی نیست.

پس بنابراین تفاوت معناداری میان هنر سنتی و هنر مدرن امروزی به‌ویژه آن‌چه به‌عنوان هنر در تمدن فعلی غرب شناخته می‌شود وجود دارد. البته امروزه علی‌رغم وجود این تفاوت اساسی بعضاً مفهوم هنر سنتی و در نوع اصیل‌تر آن هنر قدسی رفته رفته مورد غفلت قرار می‌گیرد و در مواردی با انواع دیگر هنر که گاه مغایر با آن بوده‌اند خلط می‌شود.

خوشبختانه در طول نیم قرن گذشته در غرب، نویسندگانی چون «رنه گنون»، «فریتهوف شووان»، «انارزاکوماراسوامی» و تیتوس بورکهاث و همچنین مورخین هنر و محققینی چون «س. کرمیش»، «ه. زیمر»، «م.الیاده»، «ب. رولند»، در غرب و «ک.آیر» و «س.دوری راجاسینگام» در هندوستان در آثار خویش معنا و ماهیت رسالت هنر سنتی و هنر دینی را با وضوح چشمگیری احیاء کرده‌اند. (آوینی، ۱۳۷۰، ص ۳۷)

در ادامه برای روشن‌تر شدن موضوع بهتر است قدری پیرامون هنر سنتی و هنر دینی صحبت شود تا شناختی مناسب‌تر از آنها به‌دست آید. این شناخت ما را هرچه بیشتر به تفاوت نگرش هنرمندان سنتی و غربی به طبیعت رهنمون خواهد کرد.

هنر دینی

هنگامی که از هنر به‌عنوان هنر سنتی نام برده می‌شود، مقصود از سنت صرف عادات و رسوم متداول نیست بلکه صراط روحانی و متافیزیکی آن مورد نظر است که در هنر تمدن امروزی غرب مشاهده نمی‌شود. در تمدن سنتی کلیه شئون زندگی بشر تحت تأثیر عوامل روحانی و در یک کلام وحی است. به‌گونه‌ای که کلیه مناسک مذهبی در معابد، سیاست، اقتصاد و حتی شیوه پختن نان بر مبنای اصولی خاص که از وحی نشأت گرفته‌اند، تنظیم می‌شود.

هستی در جهان شناسی سنتی از مبدأ اعلی یا احد یعنی از خداوند شرف صدور یافته و از مراتب یا عوامل بسیاری تشکیل می‌شود که آنها را می‌توان در عالم عقول، عالم نفوس و جهان خاکی خلاصه کرد. زندگی انسان سنتی در پیوند با کلیت هستی طی می‌شود هر چند انسان در جهان خاکی به سر می‌برد. (آوینی، ۱۳۷۰، ص ۳۸)

با چنین بینش و رویکردی هنر سنتی در جوامع و تمدن‌ها اصول روحانی آن تمدن را جلوه‌گر می‌سازند. اما در کنار تعبیر هنر سنتی یا هنر دینی از مفهومی دیگر به‌نام هنر قدسی نام برده می‌شود آیا این دو به یک معنی هستند و یا تفاوتی اساسی میان آن‌ها وجود دارد.

تمایز هنر دینی و هنر قدسی در آراء متفکران معاصر هر چند نویسندگانی هنر دینی را همان هنر قدسی به‌شمار می‌آورند. (فیروزان، ۱۳۷۸، ص ۳۹) اما به اعتقاد اندیشمندانی چون دکتر سید حسین نصر میان این دو تفاوت اساسی است مطابق این نظر تفاوت هنر قدسی با هنر دینی در آن است که هنر قدسی صرفاً بیانگر آن گروه از تجلیات سنتی (یا دینی) است که به‌طور بی‌واسطه به مبانی روحانی مذکور بازگشت دارند. از این رو هنر قدسی دارای پیوندی نزدیک با اعمال مذهبی و آداب راز آشنایی است که از مذموم دینی و نمادپردازی روحانی برخوردار هستند. (آوینی، ۱۳۷۰، ص ۳۹)

در جامعه سنتی با انواع هنرها برخورد می‌کنیم که در عین حال که دنیوی هستند دینی نیز هستند یا به عبارتی جلوه‌هایی از روحانیت در آن‌ها مشاهده می‌شود. اما هنر قدسی هرگز ممکن نیست دنیوی یا این جهانی باشد. امروزه در غرب نوعی هنر مذهبی مشاهده می‌شود که صرفاً موضوع آن مذهبی است اما صور و شیوه‌های اجرای آن غیر سنتی است. مانند بناهای مذهبی غرب از رنسانس به بعد یا برخی نقاشی‌های مذهبی که طی یکی دو قرن اخیر تحت تأثیر هنر اروپایی به وجود آمده‌اند. قطعاً میان هنر قدسی حقیقی و این‌گونه هنر مذهبی تفاوتی آشکار وجود دارد. که تمیز آن نسبتاً ساده است اما تبیین تفاوت‌های ظریف‌تر میان هنر قدسی و هنر سنتی به‌ویژه نوع شرقی آن به تأمل بیشتری نیاز دارد.

تیتوس بورکهارت بین هنر دینی و هنر مقدس تمایز قایل می‌شود. اصلی‌ترین عامل تمایز بین هنر دینی و هنر قدسی در اندیشه بورکهارت شکل و زبان صوری است. از دیدگاه بورکهارت برای آن‌که بتوان هنری را مقدس نامید کافی نیست که موضوع آن از حقیقتی روحانی نشأت گرفته باشد، بلکه باید زبان صوری آن هنر نیز بر وجود همان منبع گواهی دهد.

طبق نظر بورکهارت هنری که نه صورت و نه محتوای آن قدسی و دینی باشد، دنیوی است. هنری که تنها محتوای آن دینی باشد دینی است و نه قدسی. و هنری که هر دو صورت و مضمون آن قدسی و دینی باشد، هنری است مقدس. (بورکهارت، ۱۳۶۹، ص ۴)

از نظر فریتهوف شووان بین هنر مقدس و هنر دینی تمایزی وجود ندارد از نظر شووان هنر مقدس و هنر دینی یکی هستند و از هنر عرفی و دنیوی جدا هستند. شووان کمتر از بورکهارت بر ویژگی شکلی و صوری هنر مقدس و دینی تأکید دارد و محتویات این‌گونه هنرها مهم‌ترین بخش آن قلمداد می‌کند. (شووان، ۱۳۷۲، ص ۹۶)

دیدگاه شووان درباره هنر مقدس و دینی در عبارت ذیل به روشنی قابل فهم است:

«هنر دینی اکثر اهداف زیبایی‌ظاهری را نادیده می‌گیرد و زیبایی آن بیش از هر چیز از حقیقت معنوی و بنابراین از دقیق بودن جنبه رمزی و تمثیلی آن و نیز از فائده آن برای اعمال آیینی و مشاهده عرفانی سرچشمه می‌گیرد و عوامل سنجش‌ناپذیر ذوق شخصی فقط یک عنصر فرعی است.» (شووان، ۱۳۷۲، ص ۹۹-۱۰۰)

غلامرضا اعوانی میان هنر دینی و هنر مقدس تمایز قائل است. اعوانی مانند بورکهارت عمده تمایز هنر قدسی از هنر دینی را مربوط به ویژگی‌های فرم و محتوا در این دو هنر می‌داند: هنر دینی مقدس نیست، اما هر هنر مقدس دینی است «هر چیز که یک موضوع دینی داشته باشد هنر دینی است اما چنان نیست که حتماً مقدس باشد» (اعوانی، ۱۳۷۵، ص ۳۱۹)

از دیدگاه اعوانی هنر دینی آن نیست که صرفاً موضوع دینی داشته باشد بلکه نحوه بیان و سبک بیان یا صورتی که هنر با آن بیان می‌شود نیز باید دینی باشد. (اعوانی، ۱۳۷۵، ص ۳۳۱)

(البته گفته دوم همان تعریف بورکهارت از هنر قدسی است که اعوانی برای هنر دینی به کار برده است). اعوانی مشخصات هنر قدسی و هنر دینی را چنین بیان می‌کند: مقدس چیزی است که در آن حضور الهی باشد یعنی امر الهی در آن حاضر باشد و هنر مقدس هم هنری است که در آن حضور و قرب حق باشد و دیدن آن انسان را به یاد خدا بیاندازد هنرمند دینی در صدد القای حقایق و معانی است

هنر دینی رسیدن به مقام مشاهده تجلیات الهی است. هنر مقدس ذهنی و عاطفی نیست، بلکه واقعیتی عینی است. هنر دینی در صدد برانگیختن احساسات و عواطف نفسانی نیست هنر مقدس مبنی بر سمبولیزم، رمز یا تمثیل است هنر دینی دارای جنبه رمزی و تمثیلی است و مبتنی بر سمبولیسم است با توجه به این ویژگی‌های مشابه می‌توان به این نتیجه رسید که هنر دینی از دیدگاه اعوانی همان هنر مقدس است اما خود اعوانی به چنین نتیجه‌ای اعتقاد ندارد و هنر مقدس را کماکان از هنر دینی جدا می‌داند.

در میان متفکران معاصر دیدگاه جلال ستاری در خصوص تمایزات و تشابهات هنر قدسی و هنر دینی قابل توجه است. از دیدگاه ایشان ویژگی مهم هنر دینی موضوع دینی داشتن است. اما مضمون دینی شرط لازم برای هنر قدسی نیست. از نظر ستاری هر هنری که بتواند تأثیر معنوی گذاشته و حال و هوای روحانی را برانگیزد حتی اگر موضوع دینی نداشته باشد مقدس شمرده می‌شود. در حقیقت هنری که بتواند بر فطرت معنوی انسان تأثیر گذارد، او را از قیود خاکی جدا کرده و صفا و خلوص فطری ببخشد هنر مقدس نامیده می‌شود.

از نظر ستاری مجسمه ونوس، تابلوی ژکوند، کلیسای نتردام، کاخ لوور، پیکره موسی اثر میکل آنژو کاخ چهل ستون از جمله آثاری است که می‌توان مقدس نامید. او حتی آثار رامبراند نقاش باروک که آثار طبیعت‌گراانه اما روح‌نوازی دارد را از جمله آثار مقدس می‌شمارد.

«در هنر قدسی آدمی نه تنها چیزی را که مشهود است طبیعتاً مشاهده می‌کند بلکه چیزی را که مشهود نیست و بیان نشده است نیز به نیروی خیال و یا به چشم سر می‌بیند، مانند ژوکوند و مجسمه ونوس (میلو Milla) و پارتون در آتن و کلیسای نتردام و کاخ لوور، پیکره موسی (اثر میکل آنژ)، مسجد جامع اصفهان و کاخ چهلستون و...» (ستاری، ۱۳۷۶، ص ۷۵).

جالب اینجاست که تقریباً همه متفکران هنر دینی مانند بورکهارت و مددپور آثار رنسانس و باروک را حتی اگر دارای موضوع دینی باشند، در زمره آثار هنری اومانستی و حداکثر دینی قرار می‌دهند و نه قدسی. اما ستاری همین آثار و حتی برخی از آنهایی را که فاقد مضمون دینی هستند، به‌عنوان نمونه‌هایی از هنر قدسی معرفی می‌کند. در مجموع از دیدگاه ستاری مهم‌ترین وجه تمایز هنر قدسی از هنر دینی آن است که هنر دینی حتماً باید دارای مضمون دینی باشد و اما برای هنر قدسی این الزام وجود ندارد.

محمد مدد پور به ذکر ویژگی‌های هنرمند اصیل دینی و هنر دینی قدسی پرداخته و آن‌ها را از هنرمند دنیوی و هنر شیطانی جدا می‌کند: «مقام هنرمند اصیل دینی تعلق پیدا کردن صورت خیالی او به عالم ملکوت است و زمان و مکانی که او در اثر هنری ابداع می‌کند. زمان و مکان ملکوتی است. هنرمند قدسی با روح‌القدس ارتباط پیدا می‌کند و به تأویل حقایق الهی می‌پردازد. پس هنر قدسی، هنری نیست که هر کسی در مقام تجربه آن برآید هنر قدسی اختصاص پیدا می‌کند به اولیاءالله. لازمه نیل به سوی هنر قدسی داشتن صرافت طبع و سادگی است و تخلیه‌ای از آنچه که بر خیال و دل و فکر ما مسلط است. جهاد اکبر شرط لازم و توفیق و لطف الهی شرط کافی برای آفرینش هنر قدسی است هنر دینی نوعی مکاشفه روحی جلوه‌های ربانی است نه استغراق در رسوبات نفس اماره و خودپرستی که هنرمندانی چون میکل آنژ خودآگاه یا ناخودآگاه در آن اصرار می‌ورزند.» (مددپور، ۱۳۷۲، ص ۱۵۲).

آرای محمد مدد پور درباره هنر دینی و قدسی، دارای اختلاف کاملاً اساسی با دیدگاه جلال ستاری است مددپور معتقد است که هرکسی نمی‌تواند در مقام تجربه هنر قدسی برآید، چون هنر قدسی به اولیاءالله تعلق دارد، اما ستاری به پیروی از ماکس پیکا می‌گوید که استعداد آفرینش هنر روحانی و قدسی همه جا و نزد همه کس یافت می‌شود حتی پیش ملحد و خدانشناس، مددپور معتقد است که میکل آنژ مستغرق در رسوبات نفس اماره و خودپرستی است و هنر رنسانس هنری دنیوی و ذهنی است. اما ستاری پیکره موسی (اثر میکل آنژ) و تعدادی از آثار رنسانس را به‌عنوان نمونه‌هایی از هنر قدسی معرفی می‌کند.

در اندیشه محمد رضا ریخته‌گران هنرمند بسته به اینکه سیر او از باب وجه‌الرب باشد یا وجه‌النفس یا خواطر او حقانی باشد یا شیطانی هنر او دینی یا غیر دینی خواهد بود. هنر دینی با تحقق حقیقت و ظهور عوالم دینی و عشق حقیقی و حال حضور رحمانی و خواطر حقانی و اتصال به عوالم مجرد و صفای دل ملازمه دارد. (ریخته‌گران، ۱۳۷۰)

باتوجه به موارد بالا تفاوتی آشکار میان هنر دینی و هنر مقدس در اندیشه ریخته‌گران مشاهده نمی‌شود و از این دیدگاه هنر دینی همان هنر مقدس در تعریف سایر اندیشمندان است.

نتیجه‌گیری

این مقاله به بررسی تمایزات میان هنر دینی و هنر مقدس در آراء متفکران معاصر پرداخت. پس از معرفی هنر عرفی یا دنیوی و تفاوت آن با هنر دینی یا سنتی هنر مقدس معرفی شد.

در خصوص منشاء هنر مقدس توضیحات لازم ارائه گردید آنگاه به بیان آراء و دیدگاه‌های تعدادی از متفکران معاصر در خصوص هنر دینی و هنر مقدس پرداخته شد. در بیشتر این آراء تفاوتی محسوس و معنی‌دار بین این دو هنر مشهود است. هنر قدسی همواره یک هنر دینی است اما هنر دینی لزوماً مقدس نیست. هنر قدسی نشان‌دهنده اصول آیین وحی و معنویت دینی است و لیکن به نحوی غیر مستقیم‌تر. برای فهم کامل هنر قدسی باید از نشور و شر عشق بی‌نصیب نبود.

.....

منابع:

- ۱- آوینی، سید محمد، (مترجم)، جاودانگی و هنر (مجموعه مقالات)، انتشارات برگ، چاپ اول، سال ۱۳۷۰.
- ۲- اعوانی، غلامرضا، حکمت و هنر معنوی (مجموعه مقالات) انتشارات گروس، چاپ اول، سال ۱۳۷۵.
- ۳- بورکها، تیتوس، هنرمقدس، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۴- ریخته‌گران، محمدرضا، روح هنر دینی، فصلنامه هنر شماره ۲۰ تابستان ۱۳۷۰.
- ۵- ستاری، جلال، رمزاندیشی و هنرقدسی، تهران: مرکز، چاپ اول ۱۳۷۶.
- ۶- شووان، فریتهوف، مجموعه مقالات از نویسندگان مختلف، مبانی هنرمعنوی، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۹۶.
- ۷- فیروزان، مهدی، راز و رمز هنر دینی (مجموعه مقالات)، ترجمه مقالات انگلیسی اسماعیل سماوات، انتشارات سروش، چاپ اول، سال ۱۳۷۸.
- ۸- کاندینسکی، واسیلی، معنویت در هنر، ترجمه اعظم نور اله خانی، انتشارات شباهنگ، سال ۱۳۷۹.
- ۹- مددیورمحمد، تجلی حقیقت در ساحت هنر، برگ، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۱۰- نصر، سید حسین، هنر و معنویت اسلامی، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، مقاله، فصلنامه هنر، تابستان و پائیز ۱۳۷۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی